

ترجمه انگلیسی این مقاله نیز با عنوان:
Space-Based Gender Justice: From Conceptual Construction
to Discourse Analysis of Tehran's Fourth Urban Progress Plan
در همین شماره مجله به چاپ رسیده است.

مقاله پژوهشی

عدالت جنسیتی فضا مینا: از بر ساخت مفهومی تا تحلیل گفتمان برنامه چهارم پیشرفت شهر تهران

پروین علی پور^{۱*}، افسانه احمدی^۲

۱. مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، ایران

۲. مؤسسه جغرافیا، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران، ایران

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۸/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۰۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۱۸

چکیده

بیان مسئله: به رغم اهمیت عدالت جنسیتی در مطالعات شهری، این مفهوم در سیاست‌های توسعه همچنان حاشیه‌ای مانده است. در ایران، پژوهش‌ها بیشتر بر توصیف نابرابری‌های فضایی متمرکزند و کمتر به سازوکارهای گفتمانی نظام برنامه‌ریزی پرداخته‌اند. مسئله اصلی این پژوهش، فقدان چارچوبی مفهومی برای تحلیل عدالت جنسیتی در اسناد برنامه‌ریزی و ابهام در جایگاه این مفهوم در گفتمان‌های شهری است؛ به‌ویژه آنجاکه دال مرکزی «عدالت شهری» مطرح می‌شود، اما مرزهای شمول آن نسبت به تجربه‌های جنسیتی شهروندان و نابرابری‌های برآمده از آن نامشخص باقی می‌ماند. **هدف پژوهش:** هدف این پژوهش، صورت‌بندی چارچوب مفهومی «عدالت جنسیتی فضا مینا» و تحلیل نحوه بازنمایی آن در گفتمان عدالت شهری برنامه چهارم پیشرفت شهر تهران (۱۴۰۱-۱۴۰۴) است.

روش پژوهش: در این پژوهش ابتدا چارچوب «عدالت جنسیتی فضا مینا» با رویکرد تحلیلی-قیاسی و بر پایه نظریه‌های فمینیستی فضا تدوین شد سپس چارچوب بر ساخت‌شده برای تحلیل نحوه مفصل‌بندی گفتمان برنامه چهارم پیشرفت شهر تهران (به‌مثابه متن سیاستی تولیدکننده معنا)، با بهره‌گیری از رویکرد لاکلو و موفه به کار گرفته شد. **نتیجه‌گیری:** نتایج نشان داد گفتمان مسلط برنامه چهارم حول دال مرکزی «عدالت شهری» شکل گرفته، اما این مفهوم عمدتاً در چارچوبی کالبدی-توزیعی و با تأکید بر توسعه زیرساخت‌ها، خدمات و کارآمدی مدیریتی مفصل‌بندی شده است. در این ساختار معنایی، مؤلفه‌های کلیدی عدالت جنسیتی فضا مینا از جمله الگوهای حرکتی متفاوت زنان در پیوند با تقسیم جنسیتی کار، امنیت و تجربه روزمره در فضاهای عمومی و شمولیت اجتماعی؛ یا غایب‌اند یا در دال‌های عام و بی‌جنسیت (مانند «امنیت» و «خانواده») باز کدگذاری می‌شوند. بدین ترتیب، عدالت جنسیتی نه به‌مثابه یک مطالبه مستقل، بلکه از طریق سازوکارهای گفتمانی جنسیت‌زدایی و حاشیه‌رانی از زنجیره هم‌ارزی «عدالت شهری» کنار گذاشته می‌شود. این امر نشان می‌دهد پارادایم مسلط توسعه فنی-اقتصادی در برنامه‌ریزی شهری تهران همچنان غالب است و برای تحقق عدالت شهری فراگیر، بازتعریف شاخص‌ها و اهداف برنامه‌ریزی براساس رویکردهای جنسیت‌آگاه و فضا مینا ضروری است.

واژگان کلیدی: عدالت جنسیتی فضا مینا، برنامه‌ریزی شهری، برنامه چهارم پیشرفت شهر تهران، تحلیل گفتمان، نظریه‌های فمینیستی فضا

مقدمه و بیان مسئله

در دهه‌های اخیر، توجه به عدالت جنسیتی به یکی از محورهای مهم در مباحث نظری و سیاست‌گذاری شهری تبدیل شده است. با این حال، علیرغم گسترش قابل توجه پژوهش‌های فمینیستی در حوزه شهر و فضا، جنسیت همچنان در بسیاری از نظریه‌ها و شیوه‌های عملی برنامه‌ریزی شهری موضوعی کم‌تر دیده‌شده باقی مانده است؛ به گونه‌ای که «علیرغم پیشرفت‌های

چشمگیر در دهه‌های متمادی پژوهش‌های فمینیستی، جنسیت همچنان در نظریه‌پردازی و اجرای عملی فرایندهای شکل‌دهی به شهرها موضوعی نادیده گرفته‌شده باقی مانده است» (Beebejaun, 2017, 323). در نتیجه، بسیاری از محیط‌های شهری در پاسخ‌گویی به نیازها، تجربه‌ها و چالش‌های متفاوت زنان با کاستی‌های جدی مواجه‌اند و در عمل «در توجه به نیازها، تجربیات و چالش‌های مختلف زنان کوتاهی می‌کنند» (Letsoko et al., 2025, 469). این وضعیت در شرایطی رخ

* نویسنده مسئول: ۰۹۱۲۵۷۷۹۸۰۳؛ palipoor@ut.ac.ir

متمركز، دولت‌محور و از بالا به پایین شكل گرفته است (Barati et al., 2019, 5; Karimzadeh et al., 2019, 528). پارادایمی كه بیش از آنكه بر فرایندهای دموكراتيك، به رسمیت‌شناختن تفاوت‌های اجتماعی و مشاركت معنادار گروه‌های متكثر اجتماعی تكيه كند، بر مداخلات كالبدی، منطق توزیع خدمات و پاسخ‌های كمی استوار بوده است (به عنوان نمونه برنامه پنجساله توسعه شهر تهران ۱۳۹۸-۱۴۰۲ و برنامه پنجساله پیشرفت شهر تهران، ۱۴۰۱-۱۴۰۴). در چنین بستری، مفاهیمی مانند عدالت جنسیتی، كه ماهیتی فرایندی، ساختاری و سیاسی دارند، فاقد ابزارهای مفهومی لازم برای ورود مؤثر به نظام برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری شهری باقی مانده‌اند.

بررسی پیشینه پژوهشی در ایران نیز این خلأ را تأیید می‌كند. بخش قابل‌توجهی از مطالعات، به توصیف نابرابری‌های جنسیتی در كالد شهر و تجربه زیسته زنان از فضاهای شهری پرداخته‌اند (Roumina et al., 2018; Enayatizadeh et al., 2024). اگرچه این پژوهش‌ها در افشای مظاهر نابرابری جنسیتی نقش مهمی داشته‌اند، اما عمدتاً از تحلیل سازوکارهای برنامه‌ریزی، منطق تصمیم‌گیری و روابط قدرتی كه این نابرابری‌ها را تولید و بازتولید می‌كنند، غفلت کرده‌اند. در مقابل، برخی پژوهش‌ها با تمرکز بر مداخلات فضایی یا سیاست‌های اجرایی، به نقد راه‌حل‌های رایج نظیر تفكیک فضایی یا اقدامات جبرانی پرداخته‌اند (Safari et al., 2021; Jami Odluo et al., 2023)، اما به دلیل نپرداختن به گفتمان مسلط و فرایندهای نهادی برنامه‌ریزی، نتوانسته‌اند به فهمی ساختاری از مسئله دست یابند.

در سطحی كلان‌تر، گروهی دیگر از مطالعات، پارادایم و ساختار نظام برنامه‌ریزی شهری ایران را مورد نقد قرار داده و ماهیت متمركز، غیردموكراتيك و توسعه‌محور آن را یکی از عوامل اصلی بازتولید نابرابری‌های اجتماعی دانسته‌اند (Barati et al., 2019; Karimzadeh et al., 2019). همچنین داداش‌پور و الوندی‌پور (Dadashpoor & Alvandipour, 2016) با نقد غلبه رویکرد توزیعی در مطالعات عدالت فضایی ایران، نشان داده‌اند كه فقدان چارچوب‌های نظری ساختارمند، عدالت را به مسئله‌ای كمی و خدمات‌محور تقلیل داده و فرایندها، روابط قدرت و كنشگران اجتماعی را از میدان تحلیل حذف کرده است. هرچند پژوهش‌هایی مانند رفیعیان و همكاران (Rafian et al., 2025) گامی مهم در شناسایی و سنجش شاخص‌های فضاهای عمومی عدالت‌محور با تأکید بر جنسیت برداشته‌اند، اما تمرکز آن‌ها همچنان بر ارزیابی پیامدها باقی مانده و به ارائه یک منطق نظری منسجم برای هدایت برنامه‌ریزی شهری منتهی نشده است.

از این حیث، می‌توان گفت مسئله اصلی نه فقدان شواهد، بلکه فقدان یک چارچوب مفهومی منسجم است كه بتواند به‌طور هم‌زمان نابرابری‌های جنسیتی فضایی را توضیح دهد، ریشه‌های ساختاری آن‌ها را در نظام برنامه‌ریزی شهری ایران آشكار سازد

می‌دهد كه استمرار به‌حاشیه‌رانی اقتصادی و اجتماعی زنان و نیز شیوع اشكال مختلف خشونت علیه آنان، ضرورت توجه به ابعاد جنسیتی فضاهای شهری را بیش از پیش برجسته کرده است (Beebeejoun, 2017, 323).

یکی از دلایل اصلی این وضعیت را می‌توان در غلبه رویکردهایی جست‌وجو كرد كه فضاهای شهری را پدیده‌ای خنثی و همگن می‌پندارند. در چنین رویکردی، شهر به عنوان محیطی بدون تمایزات جنسیتی در نظر گرفته می‌شود درحالی‌كه در عمل بسیاری از الگوهای برنامه‌ریزی و طراحی شهری تحت‌تأثیر مفروضات مردمحور شكل گرفته‌اند. پیامد چنین رویکردی تولید فضاهایی است كه به‌طور ناخودآگاه «نیازها، الگوهای جابه‌جایی و تجارب روزمره زنان را نادیده گرفته یا به حاشیه رانده» (Sadeghi et al., 2012, 83) و تجربه فضایی آنان را به امری ثانویه تبدیل کرده است. در مقابل، دیدگاه‌های فمینیستی در مطالعات شهری نشان می‌دهند كه فضا صرفاً بستری فیزیکی برای استقرار فعالیت‌ها نیست، بلكه در بستر روابط اجتماعی و ساختارهای قدرت شكل می‌گیرد؛ از این منظر نابرابری‌های فضایی نیز می‌توانند بازتاب و بازتولیدكننده نظم‌های اجتماعی و جنسیتی باشند (Young, 1990).

بر همین اساس، بسیاری از نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی شهری بر ضرورت بازاندیشی در فرایندهای برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری شهری تأکید کرده‌اند. در این چارچوب، تحقق عدالت فضایی بدون توجه به عدالت جنسیتی ناقص تلقی می‌شود، زیرا تجربه زنان از شهر - كه با موضوعاتی چون دسترسی به خدمات، امنیت، الگوهای جابه‌جایی و بازتولید اجتماعی گره خورده است - در بسیاری از سیاست‌ها و برنامه‌های شهری به‌طور ساختاری نادیده گرفته می‌شود. از این‌رو، دستیابی به شهری عادلانه مستلزم فرایندی مشاركت‌محور و دموكراتيك در برنامه‌ریزی است كه بتواند تفاوت‌های ساختاری و تجربه‌های زیسته گروه‌های مختلف اجتماعی، از جمله زنان، را به رسمیت بشناسد (Young, 1990; Healey, 1997).

با این حال، مرور ادبیات موجود نشان می‌دهد كه ورود عدالت جنسیتی به مطالعات شهری، هم در سطح بین‌المللی و هم در ایران، اغلب با رویکردی پراكنده، موردی و فاقد انسجام نظری انجام شده است؛ به گونه‌ای كه بخش زیادی از پژوهش‌ها یا به توصیف نابرابری‌های فضایی محدود مانده یا به ارائه راه‌حل‌های اجرایی مقطعی بسنده کرده‌اند. این وضعیت موجب شده است كه «عدالت جنسیتی كمتر به عنوان اصل بنیادین راهنمای برنامه‌ریزی شهری و بیشتر به مثابه دغدغه‌ای جانبی یا مكمل سیاست‌های موجود تلقی شود» (Letsoko et al., 2025, 469).

این مسئله در بستر برنامه‌ریزی شهری ایران صورتی حادث‌تر و پروبلماتيك‌تر می‌یابد. نظام برنامه‌ریزی شهری ایران، به‌طور تاریخی، در چارچوب پارادایمی

و به عنوان راهنمایی تحلیلی برای مطالعه اسناد سیاستی و برنامه‌های توسعه شهری عمل کند. نبود چنین چارچوبی موجب شده است که عدالت جنسیتی، علی‌رغم حضور پراکنده در برخی سیاست‌ها و گفتمان‌های رسمی، از تبدیل شدن به معیاری بنیادین در تصمیم‌گیری‌های برنامه‌ریزی شهری بازماند.

در همین راستا، برای درک چگونگی بازنمایی عدالت جنسیتی در سیاست‌های شهری، لازم است فراتر از تحلیل شاخص‌های کالبدی یا توزیع فضایی خدمات، به بررسی گفتمان حاکم بر اسناد برنامه‌ریزی شهری پرداخته شود. در این زمینه، نظریه تحلیل گفتمان لاکلو و موفه (۱۹۸۵) امکان بررسی نحوه شکل‌گیری و تثبیت گفتمان‌های مسلط در متون سیاستی را فراهم می‌کند. این رویکرد با تمرکز بر مفاهیمی چون دال‌های مرکزی، زنجیره‌های هم‌ارزی و فرایندهای هژمونیک، نشان می‌دهد که چگونه برخی مفاهیم در گفتمان برنامه‌ریزی شهری برجسته می‌شوند و برخی دیگر از جمله عدالت جنسیتی در حاشیه قرار می‌گیرند.

بر این اساس، این پژوهش با هدف پرکردن این خلأ مفهومی، در گام نخست به صورت‌بندی یک چارچوب مفهومی برای «عدالت جنسیتی فضا‌مبنا» براساس ادبیات نظری فمینیستی فضا‌محور می‌پردازد. سپس در گام دوم، مؤلفه‌های این چارچوب مفهومی به عنوان مبنای تحلیلی برای بررسی گفتمان مفصل‌بندی‌شده در برنامه چهارم پیشرفت شهر تهران (شورای اسلامی شهر تهران، ۱۴۰۱) به کار گرفته می‌شوند تا نحوه مفصل‌بندی مفاهیم عدالت، توسعه و جنسیت در این سند سیاستی روشن شود.

با توجه به این رویکرد، پرسش‌های اصلی پژوهش عبارت‌اند از: چارچوب مفهومی عدالت جنسیتی فضا‌مبنا در برنامه‌ریزی شهری چگونه صورت‌بندی می‌شود؟ مؤلفه‌های عدالت جنسیتی فضا‌مبنا در گفتمان برنامه چهارم پیشرفت شهر تهران چگونه بازنمایی یا حاشیه‌رانی شده‌اند؟ پاسخ به این پرسش‌ها می‌تواند به درک عمیق‌تری از سازوکارهای گفتمانی شکل‌دهنده سیاست‌های شهری در ایران بیانجامد و زمینه را برای بازاندیشی در چارچوب‌های نظری و سیاستی مرتبط با عدالت جنسیتی در برنامه‌ریزی شهری فراهم سازد.

مبانی نظری

• نظریه‌های فمینیستی فضای شهری

لیندا مک‌داول (McDowell, 1983) با نقد رویکردهای توصیفی در مطالعات شهری، استدلال می‌کند که فضای شهری خنثی نیست، بلکه بازتاب‌دهنده و بازتولیدکننده روابط قدرت جنسیتی در جامعه است. از دید او برنامه‌ریزی شهری سنتی عمدتاً بر الگوی «کارمند مرد» و سفر خطی خانه-کار مبتنی است و در نتیجه الگوهای پیچیده‌تر حرکتی زنان را نادیده می‌گیرد. این وضعیت به پیوند میان دو حوزه تولید (کار مزدی) و بازتولید (کارهای خانگی و مراقبتی) مربوط می‌شود که در آن وظایف بازتولیدی

عمدتاً بر دوش زنان قرار دارد. در نتیجه ساختار فضایی شهر نیز به گونه‌ای شکل می‌گیرد که با نیازهای روزمره زنان سازگار نیست. مک‌داول تأکید می‌کند که این تقسیم فضایی محصول ساختارهای پدرسالارانه است و در هر جامعه و دوره تاریخی شکل متفاوتی می‌یابد.

دورین ماسی (Massey, 1994) در ادامه این بحث، فضا و مکان را نه صرفاً بستری برای کنش اجتماعی بلکه بخشی از فرایند تولید روابط اجتماعی می‌داند. از نظر او نابرابری‌های جنسیتی در ساختارهای فضایی شهر تثبیت می‌شوند و در نتیجه برنامه‌ریزی شهری می‌تواند به بازتولید یا کاهش این نابرابری‌ها منجر شود. برای مثال، مکان‌یابی نامناسب خدمات شهری، کمبود نور در معابر یا دسترسی نابرابر به امکانات شهری می‌تواند تجربه فضایی زنان را محدود کند. ماسی همچنین به نقش جریان‌های قدرت و سرمایه در سازمان‌دهی فضا اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که سرعت توسعه اقتصادی و تمرکز امکانات در برخی مناطق، در حالی که برای برخی گروه‌ها فرصت ایجاد می‌کند، ممکن است برای گروه‌های دیگر به‌ویژه زنان محدودیت‌هایی ایجاد کند. از این منظر، تحقق عدالت جنسیتی مستلزم آن است که طراحی و سازمان‌دهی فضاهای شهری با در نظر گرفتن تجربه زیسته و نیازهای روزمره زنان انجام شود.

لزلی کرن (Kem, 2020) با تمرکز بر طراحی کالبدی شهر، نشان می‌دهد که بسیاری از زیرساخت‌ها و فضاهای شهری براساس نیازها و الگوهای زندگی مردانه شکل گرفته‌اند. او استدلال می‌کند که نادیده گرفتن نیازهای زنان در طراحی حمل‌ونقل عمومی، مسکن و فضاهای عمومی می‌تواند نابرابری‌های جنسیتی را در ساختار فیزیکی شهر تثبیت کند. از دید کرن، ترس زنان در فضاهای شهری صرفاً یک احساس فردی نیست، بلکه واکنشی منطقی به طراحی فضایی ناپایمان مانند خیابان‌های خلوت، نورپردازی نامناسب یا وجود نقاط کور در معماری شهری است. این شرایط موجب محدود شدن حضور زنان در فضاهای عمومی می‌شود. کرن همچنین بر ضرورت توجه به تفاوت‌های درون‌گروهی زنان از نظر طبقه اجتماعی، سن و توانایی‌های جسمی تأکید می‌کند و معتقد است برنامه‌های توسعه شهری باید به نیازهای گروه‌های مختلف زنان توجه داشته باشند.

• تحلیل گفتمان

تحلیل گفتمان رویکردی نظری و روشی برای مطالعه نحوه تولید و تثبیت معنا در پدیده‌های اجتماعی است. در این رویکرد، زبان صرفاً ابزاری برای انتقال معنا تلقی نمی‌شود، بلکه نوعی کنش اجتماعی است که در شکل‌گیری واقعیت‌های اجتماعی نقش دارد (Fairclough, 1989, 17). گفتمان‌ها مجموعه‌ای از معانی، مفاهیم و کردارها هستند که در قالب آن‌ها هویت‌ها، روابط اجتماعی و شیوه‌های فهم جهان شکل می‌گیرند (Torfin, 1999; Jorgensen & Phillips, 2002/2015). بر این

میان این اصول از طریق استنتاج منطقی؛ و چهارم، صورت‌بندی چارچوب نهایی که شامل ابعاد تحلیلی و مؤلفه‌های اصلی عدالت جنسیتی فضا‌مبنا است. حاصل این مرحله، مجموعه‌ای از مؤلفه‌های مفهومی است که ابعادی همچون الگوهای حرکتی مبتنی بر تقسیم جنسیتی کار، بازتولید کالبدی نابرابری‌های جنسیتی، امنیت و تجربه فضایی زنان، شمولیت اجتماعی و تفاوت‌های درون‌گروهی، و نحوه تعریف توسعه شهری را در بر می‌گیرد.

در مرحله دوم، این چارچوب مفهومی به‌عنوان مبنای تحلیلی برای تحلیل مفصل‌بندی گفتمانی برنامه چهارم پیشرفت شهر تهران (۱۴۰۱-۱۴۰۴) به کار گرفته شد و تحلیل براساس رویکرد گفتمان لاکلو و موفه انجام شد. در این مرحله، ساختار معنایی گفتمان برنامه از طریق شناسایی عناصر اصلی آن واکاوی می‌شود؛ بدین معنا که دال مرکزی گفتمان، زنجیره‌های هم‌ارزی مفاهیم پیرامونی، اشکال غیریت‌سازی و دال‌های تهی در متن برنامه استخراج و تحلیل می‌شوند. تمرکز تحلیل بر آن است که مشخص شود مفهوم «عدالت شهری» چگونه در متن برنامه مفصل‌بندی و چه مفاهیمی در پیرامون آن تثبیت شده‌اند و در مقابل مؤلفه‌های عدالت جنسیتی فضا‌مبنا چه جایگاهی در این ساختار معنایی دارند.

بدین ترتیب، چارچوب مفهومی استخراج‌شده در مرحله قیاسی به‌عنوان کدهای تحلیلی در مرحله تحلیل گفتمان به کار گرفته می‌شود و امکان آن را فراهم می‌آورد که این پژوهش فراتر از شناسایی صرف حضور یا غیبت عدالت جنسیتی در اسناد برنامه‌ریزی حرکت و سازوکارهای گفتمانی بازتولید یا حاشیه‌رانی آن در برنامه توسعه شهری را تبیین کند.

یافته‌های پژوهش

• ارائه چارچوب مفهومی عدالت جنسیتی فضا‌مبنا

یافته‌های این پژوهش بر تحلیل و یکپارچه‌سازی نظریه‌های فمینیستی فضا‌استوار است و از دل این تحلیل، چارچوب مفهومی «عدالت جنسیتی فضا‌مبنا» استخراج می‌شود. این چارچوب تلاش می‌کند نشان دهد که چگونه سازمان فضایی شهر می‌تواند بازتاب‌دهنده روابط قدرت جنسیتی باشد و چگونه برنامه‌ریزی شهری قادر است از طریق بازتعریف فضا، به کاهش نابرابری‌های جنسیتی کمک کند.

استخراج مفاهیم و اصول پایه: در گام نخست، مفاهیم بنیادین از سه رویکرد نظری مرتبط با فضا و جنسیت استخراج شد. از دیدگاه مک‌داول، مفهوم «تقسیم جنسیتی فضا» و پیوند آن با تفکیک کار تولیدی و بازتولیدی به‌عنوان محور تحلیل مطرح می‌شود؛ به‌گونه‌ای که برنامه‌ریزی شهری مبتنی بر الگوی سفر خطی مردانه، الگوهای چندمحوری زندگی روزمره زنان را نادیده می‌گیرد. از دیدگاه ماسی، فضا به‌عنوان ساختاری اجتماعی و رابطه‌ای در نظر

اساس، تحلیل گفتمان می‌کوشد نشان دهد که چگونه معانی در یک زمینه اجتماعی تثبیت می‌شوند و چگونه برخی تفاسیر به‌عنوان معنای غالب یا طبیعی پذیرفته می‌شوند.

چارچوب نظری این پژوهش بر نظریه گفتمان ارنستو لاکلو و شانتال موفه استوار است. در این نظریه، حوزه اجتماعی شبکه‌ای از فرایندهای معنایی در نظر گرفته می‌شود که در آن گفتمان‌ها تلاش می‌کنند معنا را تثبیت کنند. در هر گفتمان مجموعه‌ای از نشانه‌ها از طریق فرایندی موسوم به «مفصل‌بندی» در ارتباط با یکدیگر قرار می‌گیرند و نظامی از معنا را شکل می‌دهند. این نظام معنایی معمولاً حول یک «دال مرکزی» سازمان می‌یابد؛ دالی که نقش انسجام‌بخش برای سایر مفاهیم گفتمان دارد. سایر نشانه‌ها در قالب «زنجیره‌های هم‌ارزی» به این دال مرکزی متصل می‌شوند و معنای آن را تقویت می‌کنند.

در این چارچوب، هویت هر گفتمان از طریق تمایز با «غیر» یا گفتمان‌های رقیب شکل می‌گیرد؛ فرایندی که از آن با عنوان «غیریت‌سازی» یاد می‌شود. گفتمان‌ها برای تثبیت خود، برخی مفاهیم و معانی را برجسته می‌کند و برخی دیگر را به حاشیه می‌رانند. در نتیجه، معنا همواره موقتی و ناپایدار است و امکان چالش و بازتعریف آن وجود دارد. از مفاهیم مهم دیگر در این نظریه «دال تهی» است؛ نشانه‌ای که به‌دلیل ابهام معنایی می‌تواند توسط گفتمان‌های مختلف با معانی متفاوت پر شود. این ویژگی به گفتمان‌ها امکان می‌دهد تا برای تثبیت هژمونی خود، مفاهیم گسترده و چندمعنا را به کار گیرند (Laclau & Mouffe, 1985; Jørgensen & Phillips, 2002/2015). بر این اساس، تحلیل گفتمان لاکلو و موفه ابزاری برای بررسی نحوه شکل‌گیری و تثبیت معانی در متون و سیاست‌ها فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه برخی مفاهیم در مرکز گفتمان قرار می‌گیرند و برخی دیگر به حاشیه رانده می‌شوند.

روش‌شناسی پژوهش

روش‌شناسی این پژوهش در دو مرحله اصلی سامان یافته است. در مرحله نخست، چارچوب مفهومی «عدالت جنسیتی فضا‌مبنا» از طریق رویکرد تحلیلی-قیاسی و مبتنی بر اصول موضوعه تدوین می‌شود. این رویکرد به‌مثابه ابزاری برای استدلال و سازماندهی نظریه‌ها عمل می‌کند و امکان استخراج اصول مشترک از میان دیدگاه‌های مختلف و تلفیق آن‌ها در یک چارچوب منسجم را فراهم می‌آورد (Nabavi, 2005, 216). در این فرایند، استنتاج منطقی به کار گرفته می‌شود تا براساس قواعد عقلانی، روابط میان گزاره‌های نظری شناسایی و نتایج مفهومی جدیدی حاصل شود. چارچوب مفهومی پژوهش با اقتباس از الگوی جابرین (Jabareen, 2009) در چهار گام شکل می‌گیرد: نخست، استخراج مفاهیم بنیادین از نظریه‌های فمینیستی فضا؛ دوم، تدوین اصول موضوعه به‌عنوان گزاره‌های پایه؛ سوم، برقراری روابط مفهومی

است که فرصت‌ها، منابع، خدمات و زیرساخت‌های شهری در تمامی فضاهای شهر به‌گونه‌ای طراحی و سازمان‌دهی شوند که دسترسی برابر، امنیت فضایی و امکان استفاده متناسب با الگوهای متفاوت زندگی زنان و مردان فراهم شود. چارچوب مفهومی استخراج‌شده از این فرایند، مبنایی تحلیلی برای بررسی نحوه بازنمایی و جایگاه عدالت جنسیتی در اسناد توسعه شهری فراهم می‌آورد.

• تحلیل گفتمان برنامه چهارم پیشرفت شهر تهران از منظر عدالت جنسیتی فضا (۱۴۰۱-۱۴۰۴)

پیش از ورود به تحلیل مفصل‌بندی‌های متن برنامه چهارم پیشرفت شهر تهران (۱۴۰۱-۱۴۰۴)، باید تأکید کرد که ارجاع صریح به «زنان» در متن برنامه محدود است و عمدتاً در چند حکم مشخص (۹۳، ۹۴، ۹۵ و ۹۶) قابل ردیابی است. با این حال، این ارجاعات محدود لزوماً به معنای تثبیت «عدالت جنسیتی» به‌مثابه یک دال مستقل و سامان‌دهنده در مفصل‌بندی مسلط برنامه نیست؛ بلکه نشان می‌دهد مسئله زنان عمدتاً در قالب دال‌های عام‌تر و کم‌تنش‌تری چون «خانواده»، «توانمندسازی»، «امنیت» و «زیست‌پذیری» مفصل‌بندی می‌شود و در زنجیره هم‌ارزی پیرامون دال مرکزی «عدالت شهری» جذب می‌شود، بی‌آنکه به سطح یک مطالبه ساختاری و سیاستی مستقل ارتقا یابد.

دال مرکزی گفتمان مسلط: دال مرکزی گفتمان مسلط در برنامه چهارم پیشرفت شهر تهران (۱۴۰۱-۱۴۰۴) «عدالت شهری» است. این دال در متن برنامه حول زنجیره‌ای از مفاهیم کلان مانند توسعه پایدار، توزیع خدمات و امکانات، مشارکت مردمی، هوشمندسازی و رفاه عمومی مفصل‌بندی می‌شود. در نتیجه، عدالت عمدتاً در قالب خوانشی اقتصادی-کالبدی و توزیعی تثبیت می‌شود؛ به این معنا که مسئله عدالت بیش از آنکه به روابط قدرت، به‌رسمیت‌شناسی تفاوت‌های اجتماعی یا رفع نابرابری‌های تجربه‌شده در زندگی روزمره بپردازد، به «دسترسی یکسان» و «توزیع متوازن» منابع و خدمات شهری تقلیل می‌یابد.

جایگاه عدالت جنسیتی در زنجیره هم‌ارزی: در زنجیره هم‌ارزی گفتمان مسلط حول دال مرکزی «عدالت شهری»، عدالت جنسیتی به‌عنوان یک دال مستقل، ضروری و سامان‌دهنده تثبیت نمی‌شود. هرچند ارجاع به زنان در چند حکم محدود (۹۳ تا ۹۶) مشاهده می‌شود، این ارجاعات عمدتاً در چارچوب دال‌های کم‌تنش‌تر و عام‌تری نظیر «خانواده»، «توانمندسازی»، «امنیت» و «زیست‌پذیری» معنا می‌یابند و به سطح یک مطالبه ساختاری و سیاستی ارتقا پیدا نمی‌کنند (مانند حمل‌ونقل جنسیت‌پاسخگو، امنیت روزمره زنان در فضاهای عمومی، مشارکت نهادمند زنان، یا طراحی و بودجه‌بندی جنسیت‌آگاه). در مقابل، دال‌هایی که حول «عدالت شهری» به‌طور هم‌ارز پیوند خورده‌اند شامل توسعه حمل‌ونقل عمومی، حفظ محیط‌زیست، بهسازی بافت فرسوده، ارتقای امنیت در خوانشی عمومی/فنی، هوشمندسازی مدیریت

گرفته می‌شود که در آن روابط قدرت و نابرابری‌های جنسیتی در کالبد شهر تثبیت می‌شوند؛ بنابراین نابرابری جنسیتی می‌تواند به‌صورت عینی در عناصر فیزیکی شهر همچون دسترسی، نورپردازی، زیرساخت‌ها و توزیع خدمات تجلی یابد. از دیدگاه کرن نیز مفهوم «شهر فمینیستی» مطرح می‌شود که بر تجربه زیسته زنان در فضا، مسئله امنیت و ضرورت طراحی شهری حساس به تفاوت‌های جنسیتی، طبقاتی و اجتماعی تأکید دارد.

اصول موضوعه مشترک: از ترکیب مفاهیم استخراج‌شده، مجموعه‌ای از گزاره‌های بنیادی به‌عنوان اصول موضوعه چارچوب عدالت جنسیتی فضا مبنای شکل گرفت: فضاهای شهری خنثی نیستند، بلکه بازتاب‌دهنده روابط قدرت اجتماعی و جنسیتی‌اند؛ الگوهای سازمان فضایی شهر می‌توانند تقسیم جنسیتی کار و زندگی روزمره را بازتولید کنند؛ نابرابری‌های جنسیتی در صورت نادیده‌گرفتن در سیاست‌گذاری، در کالبد فضاهای شهری تثبیت می‌شوند؛ تجربه زیسته زنان، به‌ویژه در زمینه امنیت، دسترسی و الگوهای حرکتی، باید مبنای طراحی و برنامه‌ریزی شهری قرار گیرد؛ عدالت جنسیتی مستلزم توجه به تفاوت‌های درون‌گروهی زنان و شرایط متنوع اجتماعی، اقتصادی و جسمی آنان است.

استنتاج مفهومی: با استنتاج منطقی میان این اصول، روابط میان ابعاد مختلف عدالت جنسیتی فضا مبنای روشن می‌شود. از اصول نخست و دوم می‌توان نتیجه گرفت که ساختار فضایی شهر، به‌طور مستقیم تحت‌تأثیر تقسیم جنسیتی کار و روابط قدرت شکل می‌گیرد. از اصول سوم و چهارم بر می‌آید که نادیده‌گرفتن نیازهای فضایی زنان در برنامه‌های توسعه شهری، به تثبیت نابرابری در ساختار کالبدی شهر منجر می‌شود. همچنین از اصل پنجم نتیجه می‌شود که تحلیل عدالت جنسیتی نمی‌تواند زنان را به‌عنوان گروهی یکدست در نظر گیرد، بلکه باید تفاوت‌های طبقاتی، سنی و توانایی‌های جسمی را نیز در نظر بگیرد.

صورت‌بندی چارچوب مفهومی: براساس این استنتاج‌ها، چارچوب مفهومی عدالت جنسیتی فضا مبنای در چند بُعد تحلیلی شکل می‌گیرد. بعد نخست به الگوهای حرکتی و تقسیم جنسیتی کار مربوط است و نشان می‌دهد که سازمان فضایی شهر باید با الگوهای چندمحوری زندگی روزمره زنان سازگار باشد. بُعد دوم به بازتولید کالبدی نابرابری‌های جنسیتی در فضا اشاره دارد و بر نقش طراحی و توزیع زیرساخت‌های شهری در شکل‌دهی تجربه فضایی تأکید می‌کند. بُعد سوم به امنیت و ادراک فضایی زنان می‌پردازد و نشان می‌دهد که کیفیت طراحی فضاهای عمومی چگونه می‌تواند حضور یا غیاب زنان در شهر را تحت‌تأثیر قرار دهد. بُعد چهارم به شمولیت اجتماعی و توجه به تفاوت‌های درون‌گروهی میان زنان اختصاص دارد و بُعد پنجم به نحوه تعریف «توسعه شهری» مربوط می‌شود؛ بدین معنا که آیا توسعه صرفاً بر رشد کالبدی و اقتصادی تمرکز دارد یا ابعاد انسانی و عدالت جنسیتی را نیز در بر می‌گیرد. بر این اساس، عدالت جنسیتی فضا مبنای به معنای آن

آن‌هاست؛ محدودیتی که شکاف میان ادعای جهان‌شمول عدالت شهری و حدود واقعی شمول آن را آشکار می‌سازد.

مفصل‌بندی مسلط در برنامه چهارم پیشرفت شهر تهران، با برجسته‌سازی دال مرکزی «عدالت شهری» در خوانشی عمدتاً اقتصادی-کالبدی، عدالت جنسیتی را به‌مثابه یک دال مستقل و سامان‌دهنده در زنجیره هم‌ارزی خود تثبیت نمی‌کند. در این متن، مسئله جنسیت نه به‌طور کامل حذف، بلکه عمدتاً در دال‌های عام‌تر و کم‌تنش‌تری مانند «مشارکت»، «امنیت»، «خانواده» و «زیست‌پذیری» ادغام و معنا می‌یابد. از رهگذر این مفصل‌بندی، نابرابری‌های جنسیت‌مند فضایی کمتر به‌عنوان مسئله‌ای سیاسی و ساختاری ظاهر می‌شوند و بیشتر در حاشیه خوانش مسلط از عدالت شهری قرار می‌گیرند. به همین دلیل، دال‌های به‌ظاهر فراگیری چون «مشارکت» و «امنیت»، در غیاب مفصل‌بندی صریح تفاوت‌ها و نابرابری‌های جنسیتی، از محتوای جنسیت‌آگاهانه تهی می‌شوند و ظرفیت تحول‌آفرینی خود را برای بازتعریف بدیل عدالت شهری از دست می‌دهند.

بحث

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که میان چارچوب مفهومی «عدالت جنسیتی فضا‌مبنا» و گفتمان مسلط در برنامه چهارم پیشرفت شهر تهران گسستی معنادار وجود دارد. این عدم انطباق صرفاً به محدودبودن ارجاع صریح به زنان در متن برنامه مربوط نمی‌شود، بلکه به نوع فهمی باز می‌گردد که برنامه از فضا، عدالت و توسعه شهری ارائه می‌دهد. در حالی که چارچوب مفهومی پژوهش، مبتنی بر نظریه‌های فمینیستی فضا، فضا را بر ساختارهای اجتماعی و آمیخته با روابط قدرت جنسیتی می‌داند، برنامه چهارم شهر تهران فضا را عمدتاً بستری خنثی برای توزیع خدمات، اجرای پروژه‌های عمرانی و ارتقای کارآمدی مدیریت شهری تلقی می‌کند. در نتیجه، عدالت شهری در این برنامه بیشتر در قالب توزیع کمی منابع و زیرساخت‌ها معنا می‌شود تا در نسبت با تجربه زیسته گروه‌های مختلف اجتماعی، به‌ویژه زنان.

تحلیل گفتمان نشان داد که «عدالت شهری» دال مرکزی برنامه است، اما این دال در زنجیره‌ای از مفاهیم اقتصادی، کالبدی و مدیریتی مانند توسعه زیرساخت‌ها، نوسازی شهری، حمل‌ونقل عمومی، هوشمندسازی و توزیع خدمات مفصل‌بندی شده است. در این میان، مؤلفه‌های عدالت جنسیتی فضا‌مبنا، از جمله الگوهای حرکتی متفاوت زنان، امنیت روزمره در فضاهای عمومی، نقش کار مراقبتی و تفاوت‌های درون‌گروهی میان زنان، جایگاه معناداری در این ساختار ندارند. برای نمونه، حمل‌ونقل شهری در برنامه بیشتر بر افزایش ظرفیت و کاهش زمان سفر متمرکز است، بی‌آنکه به الگوهای چندمنظوره و پیچیده جابه‌جایی زنان توجه شود. به همین ترتیب، امنیت نیز بیشتر در معنای عمومی و فنی آن، مانند مدیریت بحران و کاهش

شهری، مشارکت شهروندان و توزیع عادلانه خدمات است. از این رو، عدالت جنسیتی نه به‌عنوان عنصر هم‌ارز در زنجیره مسلط حاضر است و نه به‌عنوان بُعدی ضروری که مفاهیم فوق را «جنسیت‌مند» کند (برای مثال امنیت جنسیتی، مشارکت مؤثر زنان، یا دسترسی جنسیت‌پاسخگو به خدمات).

غیریت‌سازی و حاشیه‌رانی عدالت جنسیتی: گفتمان مسلط برنامه با دال مرکزی «عدالت شهری» (در خوانشی توزیعی-فنی)، عدالت جنسیتی را نه از طریق حذف کامل، بلکه از طریق سازوکارهای مفصل‌بندی و تثبیت معنا به حاشیه می‌راند: (۱) مفصل‌بندی بی‌جنسیت دال‌های کلیدی: دال‌هایی مانند «امنیت»، «حمل‌ونقل»، «مشارکت» و «دسترسی» عمدتاً به‌شکل جهان‌شمول و بی‌تفاوت به تفاوت‌های جنسیتی صورت‌بندی می‌شوند. در نتیجه، امنیت بیشتر در قالب خوانش‌های عمومی/فنی (ایمنی، مدیریت بحران، کنترل آسیب‌ها و...) تثبیت می‌شود و «امنیت روزمره زنان در فضاهای عمومی» به‌عنوان مسئله‌ای ساختاری به حاشیه می‌رود؛ (۲) بدیهی‌سازی و غیرسیاسی‌سازی نظم جنسیتی موجود: با سکوت نسبت به تقسیم جنسیتی کار (بازتولیدی/تولیدی)، مسئولیت‌های مراقبتی، و الگوهای حرکتی و زمان‌مندی متفاوت زنان در شهر، نابرابری‌های فضایی مبتنی بر جنسیت به‌منزله امری طبیعی و غیرمناقشه‌برانگیز بازنمایی می‌شود؛ یعنی از میدان سیاست‌گذاری بیرون گذاشته می‌شود؛ (۳) بستن امکان مفصل‌بندی بدیل: گفتمان‌های رقیب عدالت جنسیتی (نظریات و تجربه‌های فمینیستی شهری، رویکردهای جنسیت‌آگاه و تقاطع‌گرا، و الزامات طراحی/بودجه‌بندی جنسیت‌حساس) به متن برنامه تبدیل به منابع مشروع معنا نمی‌شوند. این «سکوت گفتمانی» مرزهای گفتمانی/ناگفتنی را به نفع گفتمان مسلط تثبیت می‌کند و خود سازوکاری برای حاشیه‌رانی است.

دال‌های تهی و شکاف گفتمانی: برخی دال‌های به‌ظاهر فراگیر در متن برنامه مانند «مشارکت مردمی»، «عدالت در توزیع خدمات» و «امنیت شهری» ظرفیت هژمونیک بالایی برای نمایندگی مطالبات گوناگون دارند، اما در غیاب مفصل‌بندی صریح عدالت جنسیتی، به‌عنوان دال‌هایی بی‌جنسیت و محدود تثبیت می‌شوند. «مشارکت مردمی» بدون تضمین حضور ساختاریافته، امن و مؤثر زنان، به‌ویژه زنان متعلق به گروه‌های محروم، به‌سادگی می‌تواند به بازتولید الگوهای مشارکت رسمی، نخبه‌محور و مردانه بینجامد؛ «عدالت در توزیع خدمات» نیز در غیاب تحلیل تفاوت نیازها، زمان‌مندی‌ها و موانع دسترسی جنسیتی، به توزیع کمی و ظاهراً برابر منابع تقلیل می‌یابد و از مواجهه با نابرابری‌های کیفی در تجربه زیسته زنان از شهر باز می‌ماند. همچنین، «امنیت شهری» هنگامی که عمدتاً در خوانش‌های عمومی و فنی از جمله ایمنی، مدیریت بحران یا کنترل آسیب‌ها تثبیت می‌شود، امنیت روزمره زنان در فضاهای عمومی را به حاشیه می‌راند. از این حیث، مسئله نه فقدان کامل این دال‌ها، بلکه محدودیت در مفصل‌بندی

بیانگر آن است که مسئله جنسیت در برنامه نه‌لزوماً از طریق حذف کامل، بلکه از طریق صورت‌بندی‌های کم‌تنش‌تر و عام‌تر قابل پیگیری می‌شود؛ به گونه‌ای که امکان طرح عدالت جنسیتی به عنوان مطالبه‌ای متمایز و قابل پیگیری در متن سیاستی محدود می‌شود. از این منظر، نوآوری پژوهش در آشکار کردن «چگونگی» حاشیه‌رانی است یعنی اینکه برنامه چگونه با تثبیت یک منطق مسلط از عدالت، ظرفیت صورت‌بندی بدیل عدالت جنسیتی فضا مبناراً کاهش می‌دهد.

در نهایت، نتایج این مطالعه دلالت سیاستی روشنی دارد برای نزدیک شدن به عدالت جنسیتی در مدیریت و برنامه‌ریزی شهری، صرف افزودن چند حکم یا اشاره پراکنده کفایت نمی‌کند، بلکه لازم است معیارهای جنسیت‌پاسخگو در سطوح تعریف مسئله، اهداف، شاخص‌های ارزیابی و سازوکارهای اجرا وارد شود. به کارگیری رویکردهای فمینیستی فضا در سیاست‌گذاری شهری می‌تواند مسیر گذار از عدالت‌گویی کلی به برنامه‌ریزی واقعاً فراگیر و پاسخ‌گو به تفاوت‌های تجربه فضایی شهروندان را هموار کند.

اعلام عدم تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌کنند در انجام این پژوهش هیچ‌گونه تعارض منافی برای ایشان وجود نداشته است.

فهرست منابع

- شورای اسلامی شهر تهران. (۱۴۰۱). برنامه چهارم تحول و پیشرفت شهر تهران بر مبنای تحقق عدالت شهری، ۱۴۰۱-۱۴۰۴. <https://laws.tehran.ir/Law/TreeText/7357>
- Barati, N., Heidari, F., & Sattar zad Fathi, M. (2019). Towards a democratic process in urban planning and design; Assessing the status of citizens' involvement in urban plans and projects in Iran. *Bagh-e Nazar*, 16(76), 5-20. <https://doi.org/10.22034/bagh.2019.135523.3627>
- Beebejaun, Y. (2017). Gender, urban space and the right to everyday life. *Journal of Urban Affairs*, 39(3), 323-334. <https://doi.org/10.1080/07352166.2016.1255526>
- Dadashpoor, H., & Alvandipour, N. (2016). Spatial justice in urban scale in Iran; Meta-Study of selected articles' theoretical framework. *Journal of Fine Arts: Architecture & Urban Planning*, 21(3), 67-80. <https://doi.org/10.22059/jfaup.2016.61103>
- Enayat zadeh, C., Mousavi Khameneh, M., & Mousavi, Y. (2024). Lived experiences and women's perception of urban public spaces (study case: Saqqez City women). *Woman in Development & Politics*, 22(3), 565-597. <https://doi.org/10.22059/jwdp.2024.373884.1008447>
- Fairclough, N. (1989). *Language and Power*. Longman.
- Healey, P. (1997). *Collaborative planning: Shaping places in fragmented societies*. Macmillan. https://books.google.com/books/about/Collaborative_Planning.html?id=psW_hMb3AH8C
- Jabareen, Y. (2009). Building a conceptual framework:

آسیب‌ها، مطرح می‌شود و نه به مثابه تجربه‌ای جنسیت‌مند در استفاده روزمره از فضا.

این یافته‌ها نشان می‌دهد که برنامه از طریق جنسیت‌زدایی از مفاهیم کلیدی، عدالت جنسیتی را به حاشیه می‌راند. مفاهیمی چون مشارکت، دسترسی و امنیت در ظاهر فراگیرند، اما در غیاب مفصل‌بندی صریح تفاوت‌های جنسیتی، به دال‌هایی بی‌جنسیت تبدیل می‌شوند که ظرفیت چندانی برای بازتعریف نابرابری‌های فضایی ندارند. از منظر لاکلو و موفه، این امر بیانگر آن است که هژمونی گفتمان مسلط نه فقط از طریق برجسته‌سازی برخی مفاهیم، بلکه از راه محدود کردن امکان طرح گفتمان‌های بدیل شکل می‌گیرد. در برنامه چهارم، عدالت جنسیتی نه به طور کامل حذف، بلکه در دال‌های عام‌تر و کم‌تنش‌تری چون «خانواده»، «امنیت» و «مشارکت» ادغام و خنثی می‌شود.

بر این اساس، مسئله اصلی در این برنامه فقدان کامل مفاهیم مرتبط با زنان نیست، بلکه غیبت عدالت جنسیتی به مثابه یک منطق سامان‌دهنده در تعریف عدالت شهری است. در نتیجه، برنامه در چارچوب نوعی عقلانیت فنی و توزیعی باقی می‌ماند که اگرچه از عدالت، مشارکت و رفاه سخن می‌گوید، اما به دلیل بی‌توجهی به ساختارهای جنسیت‌مند فضا، توان کافی برای مواجهه با نابرابری‌های واقعی تجربه‌شده در شهر را ندارد. از این رو، بازتعریف عدالت شهری از منظر عدالت جنسیتی فضا مبناراً، شرطی ضروری برای حرکت به سوی برنامه‌ریزی شهری فراگیرتر و عادلانه‌تر است.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف تبیین جایگاه عدالت جنسیتی در برنامه‌ریزی شهری، در گام نخست چارچوب مفهومی «عدالت جنسیتی فضا مبناراً» را بر پایه نظریه‌های فمینیستی فضا صورت‌بندی کرد و در گام دوم، این چارچوب را به عنوان مبنای تحلیلی برای واکاوی گفتمان برنامه چهارم پیشرفت شهر تهران به کار گرفت. برآیند تحلیل نشان داد که اگرچه «عدالت شهری» در این سند به عنوان مفهوم محوری حضور دارد، اما عدالت جنسیتی فضا مبناراً در مفصل‌بندی مسلط برنامه به مثابه دالی مستقل و سامان‌دهنده تثبیت‌نشده و عمدتاً در حاشیه قرار می‌گیرد.

دست‌آورد نخست پژوهش، ارائه چارچوبی مفهومی برای فهم عدالت جنسیتی در نسبت با فضا است؛ چارچوبی که امکان ارزیابی سیاست‌ها را صرفاً به سطح «ذکر/عدم ذکر زنان» محدود نمی‌کند، بلکه بر سنجش پیامدهای فضایی سیاست‌ها برای تجربه زیسته گروه‌های مختلف به ویژه زنان متمرکز است. این چارچوب، عدالت جنسیتی را واجد ابعاد به هم پیوسته‌ای می‌داند که می‌تواند در تحلیل اسناد شهری به منزله معیارهای ارزیابی به کار رود.

دست‌آورد دوم پژوهش، نشان دادن سازوکار گفتمانی حاشیه‌مندی عدالت جنسیتی در یک سند سیاستی مشخص است. یافته‌ها

Philosophy, definitions, and procedure. *International Journal of Qualitative Methods*, 8(4), 49–62. <https://doi.org/10.1177160940690900800406/>

- Jami Odlo, M., Yazdani, M., & Asgharizamani, A. (2023). Analysis of the role of women's right to the city based on gender segregation (study case: Ardabil women's park). *Geography and Human Relationships*, 6(1), 260–288. <https://doi.org/10.22034/gahr.2023.377150.1778>
- Jørgensen, M., & Phillips, L. (2015). *Discourse analysis as theory and method* (H. Jalili, Trans.). Nashr-e Ney. (Original work published 2002)
- Karimzadeh, D., Davoudpour, Z., & Khatibi, S. M. (2019). The review of urban development plans from the perspective of democratic theories. *The Journal of Community Development (Rural-Urban)*, 11(2), 525–544. <https://doi.org/10.22059/jrd.2019.76785>
- Kern, L. (2020). *Feminist city: Claiming space in a man-made world*. Verso Books. https://books.google.com/books/about/Feminist_City.html?id=kbCDwAAQBAJ
- Laclau, E., & Mouffe, C. (1985). *Hegemony and socialist strategy: Towards a radical democratic politics*. Verso.
- Letsoko, V., Mzobe, N., & Gumbo, T. (2025). Exploring the intersection of gender equality, urban planning, and sustainability: A systematic review. In *Urban innovation: To boldly go where no cities have gone before. Medium sized cities and towns as a major arena of global urbanisation. Proceedings of REAL CORP 2025, 30th Intl. Conference on Urban Development, Regional Planning and Information Society* (pp. 469–477). CORP–Competence Center of Urban and Regional Planning. <https://doi.org/10.48494/REALCORP2025.7087>
- Massey, D. (1994). *Space, place and gender*. University of

Minnesota Press.

- McDowell, L. (1983). Towards an understanding of the gender division of urban space. *Environment and Planning D: Society and Space*, 1(1), 59–72. <https://doi.org/10.1068/d010059>
- Nabavi, L. (2005). *The elements of logic and methodology*. Tarbiat Modares University.
- Rafian, M., Taleb Valialah, N., Esmailpoor, N., & Saremi, H. (2025). Explanation theoretical framework of justice-oriented urban public spaces with an emphasis on gender. *Urban Design Discourse*, 6(2), 61–73. <https://doi.org/10.48311/udd.2025.24228>
- Roumina, E., Teymori, G., & Ahmadipour, Z. (2018). Study the relationship between space and gender justice; Case study: Region 6 of Tehm. *Research Political Geography Quarterly*, 3(2), 141–162. <https://doi.org/10.22067/pg.v3i4.85554>
- Sadeghi, A., Ahmadi, F., Ghaffari Sarvestani, N., & Rafieian, M. (2012). Recognized of dominated aspects of woman presence in urban public realms (case study of Shiraz City). *Motaleate Shahri*, 1(2), 71–85. https://urbstudies.uok.ac.ir/article_1841.html
- Safari, M., Shama, A., Movahed, A., & Shahhosseini, P. (2021). The effect of presence in women's space on women's right to the city with the role of motivating moderator (case study: Women's parks in Isfahan). *The Journal of Community Development (Rural-Urban)*, 12(2), 415–445. <https://doi.org/10.22059/jrd.2021.313733.668599>
- Torfing, J. (1999). *New theories of discourse: Laclau, Mouffe and Zizek*. Wiley-Blackwell.
- Young, I. M. (1990). *Justice and the politics of difference*. Princeton University Press. <https://books.google.com/books?id=Q6keKguPrsAC&printsec=frontcover#v=onepage&q&f=false>

COPYRIGHTS

Copyright for this article is retained by the author(s), with publication rights granted to the Bagh-e Nazar Journal. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).



نحوه ارجاع به این مقاله:

علی پور، پروین و احمدی، افسانه. (۱۴۰۵). عدالت جنسیتی فضا: از برساخت مفهومی تا تحلیل گفتمان برنامه چهارم پیشرفت شهر تهران. *باغ نظر*, ۲۳ (۱۶۱)، ۳۵–۴۲.

DOI: [10.22034/bagh.2026.571504.5977](https://doi.org/10.22034/bagh.2026.571504.5977)

URL: https://www.bagh-sj.com/article_246393.html?lang=fa

